

آینده‌ای که در شرف آمدن است

باسمه تعالی

دوش آگهی ز یار سفر کرده داد باد من نیز دل به باد دهم هر چه باد، باد

باد صبا و آن سروش غیبی، در شبی که گذشت از یار سفر کرده برایم خبر آورد تا خاطره حضور او همچنان برایم زنده بماند و شوق زندگی فرو ننشیند. در چنین فضایی که سروش غیبی برایم خبر از او آورده، من نیز دل به آن سروش معنوی دادم، هر چه بادا باد، آماده پذیرش و به ظهور آمدن آینده‌ای هستم که در پیش است، هر چه می‌خواهد باشد. دل خود را به آن خبر خوشی که از یار آمد سپردم که حکایت از مبدأ قیاضی دارد که در پیش است. آینده‌ای که در شرف آمدن است، حالی است که چشم به راه است تا چشم به راهش باشیم تا به ظهور آید. و بنده آرمان‌های انقلاب اسلامی را آینده تاریخی بشر جدید می‌دانم تا انسان‌ها به خود آیند.

کارم بدان رسید که همراز خود کنم هر شام، برق لامع و هر بامداد، باد

چون در غیاب او به سر می‌برم و او را انتظار می‌کشم، کارم به آن جا کشیده شده که صبح گاهان به نسیم آن باد که خبر از او آورده، دل می‌سپارم و هر شب نیز در برق لامع که به درخشش در می‌آید، نظر به او دارم تا در فضای انتظاری که انتظار به حضور آمدن آن آینده مبارک است، زندگی را در معنا نگه دارم. با یاد حقیقتی که در افق آینده به سوی ما نظر دارد.

در چین طره تو دل بی حفاظ من هر گز نگفت مسکن مألوف یاد باد

ای محبوب ازلی! ای یار سفر کرده! ای آینده‌ای که در پیروزمان با تو زندگی می‌کردیم! زمانی که در چین طره تو و در کثرات عالم وجود، به سر می‌بردم، دلم که بی حفاظ و بی جدار و بی غیرت است، به من نگفت که از مسکن مألوف یادی بکنم. همه چیز را فراموش کرده بود زیرا مستغرق پیچ و تاب زلف تو بودم و از مسکن مألوف که همان حضرت حضور تو بود غفلت کردم تا باد صبا در دوشین گاه مرا به آن آگاهی داد تا در امروز امیدوار آینده‌ای باشم که در پیش است و این وقتی است که در حضور بیکرانه ذات خود در اکنونی که جاودانه است، خود را احساس کنم.

امروز قدر پند عزیزان شناختم یا رب! روانِ ناصح ما از تو شاد باد

امروز قدر کسانی را که پندم می‌دادند و از آن آینده خبر می‌دادند، شناختم. پروردگارا! روان آن کسی که مرا نصیحت می‌کرد، شاد کن. حالا می‌فهمم در آن دوران چگونه می‌خواستند ما از اکنون‌زدگی رها شوم و زندگی را گرفتار روزمره‌گی‌ها نکنم. در ظلمت قیود کثرات، حیران و سرگردان بودیم و امروز به نور نفحات ربّانی قدر پند آن عزیزان کامل را خوب می‌شناسیم، روح‌شان شاد که چه اندازه زیبا در آینده‌ای که آن‌ها را فرا گرفته بود، زندگی می‌کردند.

خون شد دلم به یاد تو هر گه که در چمن بند قبای غنچه گل، می‌گشاد باد

آن گاه که به کمک باد، گل می‌شکفت و بند قبای غنچه گل با آن شکفتن باز می‌گردد، دلم خون می‌شود، به این امید که شاید با نوعی گشودگی روبه‌رو شوم و آن آینده در منظرم به ظهور آید. ای آرمان‌های آینده‌ای که وقتی با شما به سر می‌برم همه بهشت‌ها در من شکوفا می‌شود.

از دست رفته بود وجود ضعیف من صبحم به بوی وصل تو جان باز داد باد

در حالی که وجود ضعیف و غافل من از دست رفته بود، ناگهان صبح‌دمان باد صبا، بوی تو را آورد و دوباره جان گرفتم و برکات انتظاری که باید می‌کشیدم، نفعاتی شد که جانم به آن نیاز داشت و زندگی در افق دیگری خود را معنا کرد، افقی که فراموش کرده بودم. حال این آسمان است که به سویم گشوده شده تا همنشین فرشتگان باشم.

به پاس این همنشینی با فرشتگان، به پاس زندگی در تاریخی که شهید حاج قاسم‌ها در آن متولد شدند و خود را در جاودانگی تجربه کردند و فهمیدند در سایه چه کسی آرام گیرند، آن جایی که آن شهید بزرگوار در وصف مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» فرمود:

«والله! والله! والله! از مهم‌ترین شئون عاقبت به خیری، رابطه قلبی و دلی و حقیقی ما با این حکیمی است که امروز سکان انقلاب را به دست دارد.»

حافظ! نهاد نیک تو کامت بر آورد جان‌ها فدای مردم نیکونهاد باد

وقتی ملتی و مردمی بنای روحانیت درونی خود را خراب نکرده باشند و در بستر حضور توحیدی خود به سر می‌برند، امیدوار باشند که همواره در معرض نفعات الهی خواهند بود و زندگی را با انوار نسیم‌های غیبی معنای دیگری می‌بخشند و هرگز رابطه آن‌ها با یار سفر کرده‌شان - که همان انوار قدسی الهی است - منقطع نمی‌گردد. این یعنی حضوری فعال و ابدی. بودنی در عین تحول و الهامی بعد از الهام برای نزدیکی هرچه بیشتر به ذاتی از خود که عین فقر و تعلق است. یعنی رجوع به آغازی که باید هرکس در خود، خود را آغاز کند و این در بستر انقلاب اسلامی قابل تحقق است، مشروط بر آن که در معرض خورشید وجود، بیشتر خواهان سوزندگی آن باشیم تا روشنایی آن، تا افق‌های تازه‌ای گشوده شود. این رسم زندگی توحیدی است که انسان با توجه به آن می‌داند چه در پیش دارد، زیرا کسی که با آسمان‌ها به گفت‌وگو در می‌آید از آذرخش آن‌ها نمی‌هراسد.

والسلام